

درباره چند واژه از ارشاد الزراعه اثر ابونصری هروی

محسن صادقی محسن آباد (استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور)

ارشاد الزراعه کتابی است از قاسم بن یوسف ابونصری هروی که در سال ۹۲۱ هجری قمری در هرات نوشته شده است. موضوع این کتاب، کشاورزی و باغبانی در هرات و نواحی آن است و یک مقدمه و هشت روضه (= فصل) دارد. مؤلف در مقدمه کتاب، که پیش درآمدی مناسب برای ورود به روضه هاست، سعی کرده تبحر خود را در رعایت انواع تکلف‌های زبانی و ادبی نشان دهد، اما نثر روضه‌ها تا حد زیادی صورت نوشتاری گفتارهای کشاورزان و باغداران هرات است و در آن تعداد قابل توجهی لغت و اصطلاح دیده می‌شود که در فرهنگ‌های فارسی ثبت نشده‌اند.

ارشاد الزراعه در سال ۱۳۴۶ به اهتمام و تصحیح محمد مشیری در انتشارات امیرکبیر چاپ شده است. مصحح در پایان کتاب، فهرستی از لغت‌ها و اصطلاحات متن را به دست داده است. متأسفانه تعدادی از واژه‌های دشوار کتاب در این فهرست ثبت و ضبط نشده، جلو چند کلمه نوشته شده «در فرهنگ‌ها پیدا نشد»، و معنی ارائه شده برای برخی دیگر نیز نادرست است. این مقاله می‌کوشد معنا و مفهوم شماری از کلمه‌های مبهم و ناشناخته ارشاد الزراعه را روشن کند. این واژه‌ها به همان صورت به کاررفته در این کتاب یا با تفاوت آوایی اندک در بیشتر گویش‌های جنوب خراسان رواج دارد، در

ادامه بعضی از این کلمه‌ها ذکر خواهد شد. بیان این نکته نیز ضرورت دارد که گویش روستاهای قاین و بیرجند به گویش قدیم هرات نزدیک است. مدیر مجله محیط، در مقدمه یکی از شعرهای محلی شاعر روشندل، سرّی قاینی، می‌نویسد:

در ناحیه قاین و بیرجند لهجه‌ای از زبان فارسی متداول است که ریشه الفاظ آن واسطه میان دری و پهلوی است. زبان این ناحیه که همسایه هرات و سگستان قدیم بوده ما را به زبان هروی و سگری باستانی تا حدی آشنا می‌سازد» (محیط طباطبایی ۱۳۲۱، ص ۵۳-۵۱؛ برای آگاهی بیشتر به صادقی محسن‌آباد ۱۳۹۰، ص ۲۳۷).

۱۰۸). واژه «خوشان» که در این بیت به کار رفته نیز با صورت *xo u* در اردکول به معنی «شاد و سرحال» به کار می‌رود (صادقی محسن‌آباد ۱۳۹۰، ص ۵۶). این واژه، به همین معنی در دیوان حکیم نزاری قهستانی هم آمده است: بسی نیز بودی که دامن‌کشان / به سروقت من آمدندی خوشان (راشدمحصل ۱۳۷۳، ص ۱۰۱-۱۰۶).

پخل *pexal* در گویش اردکول: *pex l* «ساقه و برگ خشک شده گندم و جو» (صادقی محسن‌آباد ۱۳۹۰، ص ۱۲۵).

• دیگر آنکه چون سبست نوجه را آب بیاید داد جهت جو که رسیده یا آنکه می‌رسد آب ندهند در میان **پخل** جو نابود می‌شود (ابونصری هروی ۱۳۴۶، ص ۱۵۸). واژه «سبست» که در این قسمت به کار رفته، با تلفظ *espes* در گویش قاین به معنی «اسپرس؛ گیاهی شبیه یونجه» به کار می‌رود (زمردیان ۱۳۸۵، ص ۲۶). قیاس کنید با *aspast* در فارسی میانه و *aspa-asti* «اسب‌خوراک» در ایرانی باستان (حسن‌دوست ۱۳۸۳، ص ۸۸).

اژغون/اجقون *a qun/ajqun* در گویش اردکول (*ardakul*: روستایی در زیرکوه قاین): «اژغو/اجغو» *qu/ jqu* «گیاهی دارویی از تیره چتریان که در طب سنتی به عنوان ضد نفخ و مسکن و برای رفع ناراحتی‌های گوارشی به کار می‌رود؛ زنیان» (صادقی محسن‌آباد ۱۳۹۰، ص ۱۷۴). این واژه در ذیل فرهنگ‌های فارسی (رواقسی ۱۳۸۱، ص ۱۸۳) به نقل از مهذب‌الاسماء و در ترجمه «نانخواه» به صورت «اژغون» *a ?un* به معنی «سیاه‌دانه» ضبط شده است.

• افلاطون حکیم گوید هر دو طرف تاک را به سرگین گاو تازه آلوده [= آغشته] کنند تا از کرم محفوظ ماند و اگر قدری اژغون و بلوط بکوبند و بعد از آن تاک در حفره نهند بر آن ریزند از آفات سالم ماند (ابونصری هروی ۱۳۴۶، ص ۱۰۸).

این واژه در جای دیگری از این کتاب به صورت «اجقون» آمده است:

• اجقون به چمن آمده با نفع فراوان / پیوسته دل سوخته زین حال خوشان است (همان، ص

راندن rāndan در گویش اردکول: rond-
«رانندن؛ شیار کردن، شخم زدن» (صادقی
محسن‌آباد ۱۳۹۰، ص ۱۹۶).

● اگر خواهند که سیاه کشت نمایند شدیار را
آب داده چون زردنم شود مال کرده بعد از آن
کشه نموده بذر نماند و یک نوبت رانند
(ابونصری هروی ۱۳۴۶، ص ۸۴).

جوال راهه javāl rāve در گویش اردکول: r.v.
«توبره‌مانندی که هنگام دوشاب پختن، تفاله
انگور را داخل آن می‌ریزند و از جایی آویزان
می‌کنند تا آب باقی‌مانده در پوسته‌های انگور
جدا شود». در گویش اردکول، این واژه با تلفظ
r.v q / r.v k در برابر ژرد هم به‌کار می‌رود
(صادقی محسن‌آباد ۱۳۹۰، ص ۱۰۵).

● و دیگر مویزی را جوشانده در سیرکوب
کوفته با آب گرم در پرخاب ریزند و خاک شیره
بر وی زده صاف وی برداشته درد وی را در
جوال راهه ریخته صاف سازند (ابونصری هروی
۱۳۴۶، ص ۲۵۶).

دودک duduk دودآلود. این واژه ترکیبی است از
«دود» و پسوند نسبت‌ساز «ک» که به
صورت‌های ok / uk هنوز در گویش‌های
جنوب خراسان زایاست. از آن جمله است در
واژه‌های gellok / gelluk «گل‌آلود»،
x nduk / x ndok «خندان»،
lerruk / lerrok «ویژگی کسی
که آب دهانش آویزان است» (صادقی
محسن‌آباد ۱۳۹۰، ص ۷۱).

● اما هیزم در میان طبق نسوزند که گلاب وی
دودک می‌شود (ابونصری هروی ۱۳۴۶، ص
۲۵۲).

پرخاب parxāb در گویش قاین: p rxow
«طاقچه‌ای که جلو آن دیوار کوچکی کشیده
شده و در آن بقالان و عطاران اجناس مختلف،
از قبیل نخود و کشمش، خرما، زغال و...
می‌ریخته‌اند» (زمردیان ۱۳۸۵، ص ۴۸).

● کاروشک شش پرخاب دارد و دو پرخاب بالا
جهت انگور لگد کردن و چهار پرخاب در پایان
جهت شیره (ابونصری هروی ۱۳۴۶، ص ۲۵۵).
واژه «کاروشک» که در این بخش به‌کار رفته،
شاید با واژه فارسی میانه karxo (karho)
«چرخشت» در ارتباط باشد. (برای آگاهی
بیشتر در مورد واژه فارسی میانه برهان
۱۳۶۲، ج ۲، ص ۶۳۰، حاشیه مصحح).

پناهباد panāhbād در گویش اردکول: p nābād
«ویژگی جایی که در مسیر وزش باد نیست»
(صادقی محسن‌آباد ۱۳۹۰، ص ۲۱۵).

● در بیستم دلو بذر را ده روز در آب نموده در
زمینی که آفتاب روی و پناهباد و نورگیر باشد
شدیار نموده پل نمایند (ابونصری هروی ۱۳۴۶،
ص ۱۴۲).

پل pal در گویش اردکول: p l «۱. تپه. ۲. پشته،
سد کوتاه‌خاکی که دو قطعه زمین کشاورزی را
از هم جدا می‌کند» (صادقی محسن‌آباد ۱۳۹۰،
ص ۱۲۶).

● در بیستم دلو بذر را ده روز در آب نموده در
زمینی که آفتاب روی و پناهباد و نورگیر باشد
شدیار نموده پل نمایند (ابونصری هروی ۱۳۴۶،
ص ۱۴۲).

گوش قاین: qonn kam^۹ «نوعی کما است که بوی نامطبوعی دارد، آن را می‌پزند و در روغن سرخ کرده با کشک می‌خورند» (زمردیان ۱۳۸۵، ص ۱۳۸). در گوش اردکول شاهد‌های دیگری، مانند k m k به معنی «گلو» (صادقی محسن‌آباد ۱۳۹۰، ص ۲۰) نیز وجود دارد که در آن‌ها به‌جای خوشه همخوانی nn میانی گوش شهر قاین، از m استفاده می‌شود. این خوشه در متن‌های فارسی دری به‌صورت rr دیده می‌شود، بسنجید واژه اردکولی «پرنه» p m «پره بینی» (صادقی محسن‌آباد ۱۳۹۰، ص ۱۷) را با «پنه» p nn در قاین (زمردیان ۱۳۸۵، ص ۵۲) و «پره» parre در فارسی. یادآوری این نکته نیز لازم است که تبدیل m به rr در تاریخ تحول آوایی زبان فارسی نیز سابقه دارد، در کتاب دستور تاریخی زبان فارسی شاهد‌هایی ارائه شده که در آن‌ها m اوستایی، در پهلوی اشکانی ترفانی باقی مانده و در دوره میانه به rr بدل شده‌است (برای آگاهی بیشتر ابوالقاسمی ۱۳۸۵، ص ۱۷).

● اگر نم باران نباشد آب دهند و بیخ وی را که قرنه گویند در قوس یا دلو کاشته آب دهند (ابونصری هروی ۱۳۴۶، ص ۱۲۹).

قوجه qow e در گوش اردکول: qow «سوراخ کوچکی که در زمین ایجاد می‌کنند و تخم خربزه یا هندوانه را در آن می‌کارند و این عمل را قوجه‌زنی qow z ni می‌گویند (صادقی محسن‌آباد ۱۳۹۰، ص ۱۷). (این واژه مشتقی است از «قو» qow گونه دیگری از «گو» + پسوند تصغیر «چه»). نیز بسنجید با «قودال»

رنگ‌آب rangâb در گوش اردکول: r ngow «آثار آب بر دیواره جوی، جویه یا استخر» (صادقی محسن‌آباد ۱۳۹۰، ص ۱۴۱).
● چون که خواهند که دیوتاکی را فرهنگ کشند در حوت از رنگ‌آب نیم زرع بالاتر قوجه کنند (ابونصری هروی ۱۳۴۶، ص ۱۱۳). واژه «فرهنگ» که در این قسمت به‌کار رفته، در گوش تربت حیدریه با تلفظ ferhinj به معنی «شاخه‌ای از درخت که برای تکثیر درخت می‌خوابانند» رواج دارد (پاپلی یزدی ۱۳۹۲، ص ۲۹۹).

سبزر در گوش بچستان: sowzbar «محصولات پاییزی» (اکبری شالچی ۱۳۷۰، ص ۲۰۰). در گوش قدمگاه رضوی از توابع نیشابور به محصولاتی مثل هندوانه، خربزه، گوجه، پیاز، سیر، کدو و بادمجان که در تابستان و اوایل پاییز برداشت می‌شود «سوزبر» sowzbar و به محصولاتی مثل گندم و جو که در اواخر بهار برداشت می‌شود «سفیدبر» sefidbar می‌گویند.

● آنچه به نم باران نباشد که آب دهند محصول آن نیز خوب می‌شود اما بدستور نم باران نیست و آنچه سبزر زراعت نمایند زمین را آب داده شدیدار نمایند که محصول خوب می‌شود (ابونصری هروی ۱۳۴۶، ص ۵۸). ● و چون [سیر] خشک کنده شود اعلامست و بدین موجب آنچه پل باشد از هریوه چون سبزر کنده شود (ابونصری هروی ۱۳۴۶، ص ۱۳۴).

قرنه qorne در گوش اردکول: qorn «ریشه گیاهانی مانند کمای خوراکی و ریواس» (صادقی محسن‌آباد ۱۳۹۰، ص ۱۷۴). در

سیاهی که دارای خال‌های نسبتاً بزرگ سفید باشد؛ «کله‌خشک» k l xo k «نیم‌خشک»؛ «مرغ کله‌نخوتی» morg-e k l n xoti «مرغ کله‌نخودی؛ مرغی سفید با خال‌های متعدد قهوه‌ای یا خاکستری به شکل نخود».

● کله گندم که هر دانه یک نصف سرخ و یک نصف سفید است (ابونصری هروی ۱۳۴۶، ص ۸۳). ● کله: از رسمی اندرون سرخ و اندرون سفید (همان، ص ۱۲۲).

کوچه‌پل kow a-pal در گویش اردکول:

kow p l «پشته کوتاه و کوچکی که برای آبیگری بهتر در میانه مزرعه ایجاد می‌کنند» (مرکب از «کوچه» kow، گونه دیگر «کوچک» [قیاس کنید با kow -bel «پل کوچک» در گویش اردکول (صادقی محسن‌آباد ۱۳۹۰، ص ۱۰۸)] و «پل» p l «تپه و پشته»).

● و اگر تنده باشد **کوچه‌پل** نمایند (ابونصری هروی ۱۳۴۶، ص ۸۴). واژه «تنده» که در این قسمت به‌کار رفته، نیز در برخی روستاهای زیرکوه قاین که هنوز گویش آن‌ها مکتوب نشده است با تلفظ *tond* به معنی «شیب‌دار؛ ویژگی مزرعه‌ای که آب به آسانی بر آن بنشیند و جاری شود» به‌کار می‌رود.

نره nâre / nare در گویش اردکول: n. r «شاخه، ساقه».

● و در جزوا می‌رسد و پیاز آن بالیده می‌شود و نره نمی‌کشد (ابونصری هروی ۱۳۴۶، ص ۱۳۳). ● سبز شدن زنبق رسمی در میزان است که آب می‌دهند و نره کشیده وی در اول ثور و

qowdâl گونه دیگر «گودال». در برخی روستاهای بیرجند و قاین که هنوز گویش آن‌ها مکتوب نشده است این واژه به صورت xow به‌کار می‌رود.

● چون که خواهند که دیوتا را فرهنگ کشند در حوت از رنگ‌آب نیم زرع بالاتر قوچه کنند (ابونصری هروی ۱۳۴۶، ص ۱۱۳). ● در سمتی که آفتاب نمی‌تابد جویه قوچه کندن بنیاد کنند و طول هر قوچه را جهت تاک کاشتن دو ذرع گذارند (همان، ص ۱۰۶).

کشه ka در گویش اردکول: k «شکافی که با خیش به‌صورت خط راست، در مزرعه ایجاد می‌شود؛ شیار».

● اگر خواهند که سیاه کشت نمایند شدیار را آب داده چون زردنم شود مال کرده بعد از آن کشه نموده بذر نماند و یک نوبت رانند (ابونصری هروی ۱۳۴۶، ص ۸۴).

کله kale با صورت گویشی «نیم» و «دورنگ»:

«کله‌رس» k l r s «ویژگی میوه‌ای که نه کال باشد و نه رسیده؛ نیم‌رس»؛ «کله‌دیوانه» k l divun «کسی که نه کاملاً هشیار است و نه کاملاً دیوانه»؛ «کله‌چش» k l «چشم‌عسلی» (این واژه در ادبیات شفاهی اردکول نیز به همین معنی آمده است:

k l nom ke r. del bā ke b nd-om
gol-e x ndu ke r. m n bā ke x nd-om

کله چشم که رفت دل با که بندم / گل خندان که رفتن من با که خندم)؛ «میش کله» mi -e k l «میش دورنگ؛ صفت میش سفیدی که دارای خال‌های نسبتاً بزرگ سیاه باشد یا میش

● بهاری قاین که واژه مشهور است، گندم وی ریزه و سرخ و سفید است و خوشه‌اش نیز بعضی سرخ و بعضی سفید است (ابونصری هروی ۱۳۴۶، ص ۸۳).

● هفت heft در گویش اردکول: hef(t) «میوه یا نانی که به سبب ماندن و کم شدن رطوبت، تازگی خود را از دست داده‌است؛ بیات» (صادقی محسن‌آباد ۱۳۹۰، ص ۷۸).

● بادرنگ را کارد زده آنچه بهاری باشد یک روز گذارند هفت شود بعد از آن نمک سوده بر بالای آن پاشیده یک روز در تغارچه گذارند (ابونصری هروی ۱۳۴۶، ص ۲۶۹). واژه «بادرنگ» که در این قسمت به‌کار رفته، در اردکول با تلفظ bādereng به معنی «نوعی خیار سبز» به‌کار می‌رود (صادقی محسن‌آباد ۱۳۹۰، ص ۱۱۹). نیز قیاس کنید با واژه پهلوی w drang «بادرنگ» (برای صورت اخیر مکنزی ۱۳۸۸، ص ۱۹۱).

رسیدن گل وی اول جوزاست (همان، ص ۲۱۷).

● نوچه now e در گویش اردکول: now «ویژگی گیاه و سبزی تازه‌رسته».

● دیگر آنکه چون سبست نوچه را آب نباید داد جهت جو که رسیده یا آنکه می‌رسد آب ندهند در میان پخل جو نابود می‌شود (ابونصری هروی ۱۳۴۶، ص ۱۵۸).

● مشکک ma kk در گویش اردکول: m kk «انگوری که درون آن به سبب سرمازدگی یا آفت، ترش و ضایع شده‌است» (صادقی محسن‌آباد ۱۳۹۰، ص ۱۵۹).

● اگر آب دهند دو نقصان دارد اول - آنکه انگور مشکک می‌شود... (ابونصری هروی ۱۳۴۶، ص ۱۱۱).

● واره vāre در گویش اردکول: v.ɾ «بذری که از گندم یا جوی کاشته شده در تابستان به‌دست می‌آید» (صادقی محسن‌آباد ۱۳۹۰، ص ۱۶۲).

منابع:

- ابوالقاسمی، محسن (۱۳۸۵)، دستور تاریخی زبان فارسی، سمت، تهران.
ابونصری هروی، قاسم‌بن یوسف (۱۳۴۶)، ارشاد الزراع، به تصحیح محمد مشیری، امیرکبیر، تهران.
اکبری شالچی، امیرحسین (۱۳۷۰)، فرهنگ گویشی خراسان بزرگ، نشر مرکز، تهران.
پاپلی یزدی، محمدحسین (۱۳۹۲)، فرهنگ ناقص، علم‌آفرین، اصفهان.
تبریزی، محمدحسین‌بن خلف (۱۳۶۲)، برهان قاطع، جلد ۲، به کوشش محمد معین، امیرکبیر، تهران.
راشد محصل، محمدتقی (۱۳۷۳)، «واژه‌ها و ترکیب‌های گویشی در دیوان حکیم نزاری»، کتاب پاژ، شماره ۱۵، صفحه‌های ۱۰۱-۱۰۶.

حسن دوست، محمد (۱۳۸۳)، فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، جلد ۱، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران.

رواقی، علی (۱۳۷۱)، ذیل فرهنگ‌های فارسی، با همکاری مریم میرشمسی، هرمس، تهران.

زمردیان، رضا (۱۳۸۵)، واژه‌نامه گویش قاین، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران.

صادقی محسن‌آباد، محسن (۱۳۹۰)، فرهنگ تطبیقی گویش اردکول با متون فارسی (از آغاز تا پایان قرن ۵)، رساله دکتری زبان و ادبیات فارسی، به راهنمایی محمدتقی راشد‌محصل، تهران.

محیط طباطبایی، محمد (۱۳۲۱)، شعری از سرّی فاینی، مجله محیط، علمی، تهران.

مکنزی، دیوید نیل (۱۳۸۸)، فرهنگ کوچک زبان پهلوی، ترجمه مهشید میرفخرایی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران.





پروفیسر شہباز گل شاہ علموں انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علموں انسانی